

# بیانیه‌ی کمونیست

کارل مارکس ؛ فریدریش انگلس

لئون تروتسکی: بیانیه‌ی کمونیست در عصر حاضر

ترجمه: برهان رضائی

تاریخ و ادبیات مارکسیستی (۱۹)

## پیشگفتار مترجم

سبب ترجمه‌ی مجدد بیانیه‌ی کمونیست، این عصاره‌ی شورانگیز کل جهان بینی انقلابی مارکس و انگلس، آن بود که مترجم و دوستانش، وقتی که برحسب نیاز به پاره‌ای از ترجمه‌های موجود بیانیه در زبان فارسی مراجعه کردند، آنها را مغلوطن، مخدوش، الکن، و در بسیاری موارد نامفهوم یافتند. این دستورالعمل انقلاب که هم زبان خرد و فرزانی است و هم زبان تبلیغ، تحریک و تهییج، در ترجمه‌های فارسیش، بدل به متنی افسرده، بی‌رمق و کسالت‌بار شده بود، طوری که انگار ترجمه را محضرداری بی‌عرضه برای ضبط در بایگانی خود رقم زده است. برآستی آیا با زبان یاجوج و ماجوج آن ترجمه‌ها می‌شد به محتوای انقلابی بیانیه راه جست؟ جواب این سوال از نظر مترجم حاضر منفی بود؛ چرا که محتوای انقلابی بیانی انقلابی می‌خواهد، بهر زبان که این بیان می‌خواهد باشد؛ و آنچه ترجمه‌های پیشین نداشت، همان بیان انقلابی بود. و چون مترجم حاضر خود را مدیون محتوای انقلابی بیانیه، و مدیون مارکس و انگلس می‌دید، کوشید بیانیه را از سر نو به فارسی در آورد، طوری که متن با خصلت پرتحرک و انفجاری و هیجان‌انگیزش، خواننده فارسی‌زبان را تحت تأثیر جاذبه‌ی خود بگیرد، و خواننده‌ی فارسی‌زبان به همان اندازه از خرد انقلابی متن بهره‌جوید که نویسندگان اصلی آن دوست داشتند خوانندگانشان از آن بهره‌جویند. این طبیعی است که ادای دین مترجم حاضر نارسائی‌هایی داشته باشد، و این نارسائی‌ها از بین نخواهد رفت، مگر آنکه خوانندگان تیزبین به نقد صمیمانه و بیطرفانه‌ی این ترجمه بپردازند، چرا که

تنها از طریق ترجمه و ارائه صحیح و درست آثار معتبر و کلاسیک مارکسیستی و نقد و انتقاد صمیمانه و بیطرفانه ی این ترجمه ها، امکان درک این آثار برای مردم ایران حاصل خواهد شد. مترجم به ترجمه ی برخی از این آثار همت گماشته است و امیدوار است دیگران نیز در این راه همت کنند.

ب- ر

## بیانیه ی کمونیست در عصر حاضر<sup>۱</sup>

دشوار است باور کنیم که با صدمین سالگرد بیانیه حزب کمونیست فقط ده سال فاصله داریم! این اعلامیه که نشان دهنده ی نوعی است بیش از هر اعلامیه دیگر در ادبیات جهانی، حتی امروز هم با طراوت خود ما را شگفتی زده می کند. انگار مهمترین بخشهای آن همین دیروز نگاشته شده. تردیدی نیست که نویسندگان جوان این بیانیه (مارکس ۲۹ ساله و انگلس ۲۷ ساله) توانستند بیش از هر کس دیگر پیش از اینان، و شاید بیش از هر کس دیگر پس از اینان، به آینده ای دورتر بنگرند.

در مقدمه مشترکی که مارکس و انگلس بر چاپ ۱۸۷۲ نوشتند، اعلام کردند که برغم کهنه شدن برخی از بخشهای نه چندان مهم این بیانیه، بخود این حق را نمی دهند که دیگر تغییری در نسخه ی اصلی آن بدهند، چرا که بیانیه به این زودی، یعنی در طول بیست و پنج سال پس از چاپش، صورت سندی تاریخی را بخود گرفته است. از آن زمان تاکنون شصت و پنج سال دیگر می گذرد. بخشهای جداگانه ای از بیانیه بیشتر در اعماق گذشته فرو رفته است. در این

دیباجه ما خواهیم کوشید با ایجاز تمام هم عقایدی را تعیین کنیم که امروز به قدرت کامل خود باقی هستند و هم عقایدی را روشن کنیم که احتیاج به دگرگونی و تکمیل اساسی دارند.

۱- نظریه‌ی مادی تاریخ که مارکس مدت زمانی کوتاه پیش از بیانیه کشف و با مهارتی کامل در آن بکار برد، از بوته‌ی آزمایش حوادث و ضربات انتقاد مخالفان کاملاً پیروز در آمده است. امروز این نظریه یکی از ارجمندترین ابزار تفکر بشری است. کلیه تعبیرات دیگر از جریان تاریخ معنی علمی خود را یکسره از دست داده اند. با اطمینان تمام می توان اعلام کرد که در عصر ما محال است که انسان بتواند نه تنها مبارزی انقلابی بلکه حتی ناظر تحصیل کرده در علم سیاست باشد، بی آنکه تفسیر مادی از تاریخ را درک کرده باشد.

۲- فصل نخستین بیانیه با این کلمات آغاز می شود: "تاریخ تمام جوامعی که تاکنون وجود داشته، تاریخ مبارزات طبقاتی است". این اصل مسلم که مهمترین استنتاج از تفسیر مادی از تاریخ است در مبارزه‌ی طبقاتی بیدرنگ تبدیل به موضوع دعوا شد. ریاکاران ارتجاعی، عالم نمایان لیبرال، دموکراتها خیالباف، علیه نظریه‌ی ای که در برابر "رفاه همگانی"، "وحدت ملی"، و "حقایق ابدی اخلاقی" بعنوان نیروی محرکه‌ی تاریخ، مبارزه بر اساس منافع مادی را می گذاشت، حملاتی سخت زهر آگین شروع کردند. سپس افرادی از صفوف خود نهضت کارگری، یعنی به اصطلاح تجدید نظر طلبان- طرفداران تجدید نظر در مارکسیسم با روح سازشکاری و آشتی طبقاتی- به آنان پیوستند. سرانجام در دوران ما، جانشینان قلابی\* و حقیر بین المللی کمونیستی\*\*

---

\* Epigones

\*\* Communist International

"استالینیستها" قدم در جا پای آنان گذاشته اند: سیاست باصطلاح "جبهه مردم"، یکسره از تکذیب قوانین مبارزه ی طبقاتی سرچشمه می گیرد. ضمناً، دقیقاً این عصر امپریالیسم است که با رساندن تمام تناقضات اجتماعی به اوج شدت وحدت خود، پیروزی نظر عالی بیانیه کمونیست را ثابت می کند.

۳- تشریح استخوان بندی سرمایه داری به عنوان مرحله ای خاص در رشد اقتصادی اجتماع، در سال ۱۸۶۷ بوسیله ی مارکس در شکل نهائی اش در کتاب سرمایه، ترسیم شد. ولی پیش از آن، در بیانیه کمونیست، خطوط اصلی این تجزیه و تحلیل آینده، به قدرت تمام طرح ریزی شده است: پرداخت نیروی کار معادل هزینه تولید مجدد آن؛ تصاحب ارزش اضافی بوسیله سرمایه داران؛ رقابت، به عنوان قانون اساسی مناسبات اجتماعی؛ نابودی طبقات بینامین، یعنی خرده بورژوازی شهری و توده های روستائی؛ تمرکز ثروت در دست عده ای صاحب ثروت دائماً رو به کاهش از یک طرف؛ و رشد کمی افراد پرولتاریا از طرف دیگر؛ آمادگی شرایط مادی و سیاسی از پیش برای پیدایش رژیم سوسیالیستی.

۴- مقوله موجود در بیانیه مبنی بر تمایل سرمایه داری به پائین آوردن سطح زندگی کارگران و حتی تبدیل کردن آنان به گروهی از بی چیزان، دستخوش مخالفت‌های شدید شده بود. کشیشان، استادان دانشگاه، وزرا، روزنامه نگاران، نظریه پردازان سوسیال دموکرات، رهبران سندیکاها کارگری، علیه "نظریه فقیرسازی" جبهه بستند. آنان بنحوی لایتغیر نشانه های کامیابی روزافزون را بین رنجبران کشف می کردند، اشرافیت کارگری را بجای پرولتاریا قالب می کردند و یا تمایلی گذرا را بجای حرکتی دائمی، می پذیرفتند. در این اثنا رشد نیرومندترین سرمایه داری جهان، یعنی، سرمایه داری آمریکا، میلیونها

نفر از کارگران را به صف بی چیزان رانده است؛ بی چیزانی که به خرج اعانات دولت فدرال، شهرداری و یا اعانات خصوص، به حیات خود ادامه می دهند.

۵- در مقابل بیانیه که بحرانهای اقتصادی و صنعتی را بعنوان سلسله فجایی هر چه گسترده تر ترسیم میکرد، تجدید نظرطلبان سوگند یاد کردند که رشد ملی و بین المللی تر است ها کنترل بر بازار را تضمین کرده، بتدریج امحاء بحرانها را پیش خواهد آورد. پایان قرن گذشته و آغاز قرن حاضر، شاهد رشد سرمایه داری با چنان قدرت طوفان بود که تمام بحرانها را بدل به توقف های "تصادفی" سر راه کرد. ولی این دوران بنحوی بازگشت ناپذیر ادامه یافته است. در تحلیل نهائی ثابت شد که در این مساله نیز حق به جانب مارکس بود.

۶- "قوه ی اجرائیه دولت جدید چیزی نیست جز مجلس برای اداره امور جمعی کل بورژوازی". فرمولی که رهبران سوسیال دموکراسی به عنوان یک تناقض روزنامه نگاری بدان می نگریستند، در واقع شامل تنها نظریه ی علمی دولت است. دموکراسی قالب ریزی شده بوسیله ی بورژوازی، بر خلاف رأی برنشتین و کائوتسکی\* توبره ای خالی نیست که بتوان هر نوع محتوی طبقاتی را بی دغدغه در آن چپاند. دموکراسی بورژوائی، فقط می تواند به بورژوازی خدمت کند. حکومت "جبهه مردم"- خواه در راسش بلوم و شوتام نشسته باشند، و خواه کابالرو و یا نگرین\*\* - فقط "مجلسی برای اداره ی امور

---

\* Bernstein , Kautsky

\*\* Blum, Chautemps, Caballero, Negrin

جمعی کل بورژوازی" است. هر وقت که این "مجلس" در اداره ی امور ضعف نشان دهد، بورژوازی با اردنگی بیرونش می کند.

۷- "هر مبارزه طبقاتی، مبارزه ای سیاس است". "سازمان یافتن پرولتاریا به عنوان یک طبقه... سازمان یافتن متعاقب آن در یک حزب سیاسی است". اتحادیه گرایان کارگری از یکطرف، و آنارکوسندیکیالیست ها از طرف دیگر، مدتها از درک این قوانین تاریخی رم کرده اند و هنوز هم می کوشند که رم بکنند: اتحادیه گرائی "ناب" ضربه ای خردکننده در بزرگترین مأمن خود یعنی آمریکا، دیده است. آنارکوسندیکیالیسم در آخرین قلعه ی خود یعنی اسپانیا، شکستی جبران ناپذیر متحمل شده است. در اینجا نیز حقانیت بیانییه به ثبوت رسیده است.

۸- پرولتاریا نمی تواند قدرت را در چارچوب قانونی بورژوازی تسخیر کند. "کمونیست ها آشکارا اعلام می کنند، که هدف های آنان تنها از راه سرنگون کردن تمام شرایط اجتماعی کنونی از طریق توسل به زور، تحقق پذیر است". اصلاح طلب\* کوشید اصل مسلم بیانییه را بر اساس عدم بلوغ نهضت در آن «زمان و رشد ناقص دموکراسی، تفسیر کند. سرنوشت "دموکراسی های" ایتالیا، آلمان و جاهای دیگر، نشان م دهد که "عدم بلوغ" خصیصه ی بارز آراء خود اصلاح طلبان است.

۹- برای دگرگونی کردن سوسیالیستی اجتماع، طبقه کارگر باید چنان قدرتی را در دست خود متمرکز کند که هرگونه مانع سیاسی در سر راه خود بسوی سیستم جدید را، بکلی خرد و نابود کند. "پرولتاریای سازمان یافته به عنوان

---

\* Reformism

طبقه ی حاکم" - این است دیکتاتوری. در عین حال این تنها دموکراسی واقعی پرولتاریائی است. وسعت و عمق آن بستگی به شرایط عینی تاریخی دارد. هر قدر که تعداد کشورهای که راه انقلاب سوسیالیستی را انتخاب می کنند بیشتر باشد، همانقدر دیکتاتوری شکلهای آزادتر و قابل انعطاف تری پیدا خواهد کرد، و دموکراسی کارگران وسیع تر و عمیق تر خواهد شد.

۱۰ - رشد بین المللی سرمایه داری، صبغه ی بین المللی انقلاب پرولتاریائی را از پیش تعیین کرده است. "عمل متحدانه، دستکم از طرف کشورهای بزرگ متمدن، یکی از نخستین شرایط آزادی پرولتاریاست. رشد بعدی سرمایه داری، نقاط مختلف گیتی را از "متمدن" تا "غیر متمدن" چنان به هم نزدیک کرده است که مسأله ی انقلاب سوسیالیستی بنحوی قاطع و کامل، صبغه ای جهانی بخود گرفته است. بوروکراسی شوروی کوشید بیانیه را از نظر این موضوع بنیادی تصفیه کند. انحطاط بنیادریستی دولت شوروی، تصویری است بارز از قلابی بودن نظریه ی "سوسیالیسم در یک کشور".

۱۱ - "وقتیکه در جریان حرکت امور، امتیازات طبقاتی از بین رفت و سراسر تولید در دست جمع بزرگی از کل ملت قرار گرفت، قدرت عمومی، صبغه ی سیاسی خود را از دست خواهد داد". به عبارت دیگر دولت راه زوال می پیماند. جامعه می ماند، رها شده از غل و زنجیرش. و این چیزی جز سوسیالیسم نیست. عکس قضیه: رشد غول آسای اختناق دولتی در اتحاد جماهیر شوروی، شاهد بارزی است از اینکه جامعه از سوسیالیسم دور می شود.

۱۲ - "کارگران کشور ندارند". این کلمات بیانیه بکرات از طرف کوتاه نظران به عنوان کنایه ای تحریک آمیز ارزیابی شده است. حقیقت امر این است که در مورد مسأله ی "میهن" سرمایه داری، مارکس و انگلس تنها دستور

عمل ممکن را در اختیار پرولتاریا گذاشتند. تخلف از این دستور العمل توسط بین الملل دوم نه تنها اروپا را در چهار سال تمام دچار ویرانی کرد، بلکه سبب رکود کنونی فرهنگ جهان نیز شد. با در نظر گرفتن جنگ قریب الوقوع جدید که خیانت بین الملل سوم راهها را برا آن هموار کرده است، بیانیه حتی هنوز هم قابل اعتمادترین دستور العمل در مورد مسأله ی "میهن" است.

بدین ترتیب ما می بینیم که این محصول نسبتاً مختصر و مشترک دو نویسنده ی جوان، هنوز در مورد بزرگترین و داغ ترین مسائل مربوط به مبارزه برای آزادی، دستور العمل بی نظیری در اختیار ما می گذارد. کدام کتاب دیگری را حتی از دور می توان با بیانیه ی کمونیست مقایسه کرد؟ لکن این بدان معنی نیست که پس از نود سال رشد بی وقفه ی نیروهای تولیدی و مبارزات اجتماعی گسترده، بیانیه نه نیازی به اصلاح و نه اختیاری به ملحقات دارد. تفکر انقلابی هیچ وجه اشتراکی با بت پرستی ندارد. برنامه ها و پیش بینی ها در سایه ی تجربه که عالی ترین معیار خرد بشری است به محک زده شده، اصلاح می گردند. بیانیه نیز احتیاج به اصلاح و الحاق دارد. با وجود این، همانطور که خود تجربه ی تاریخ نشان داده است، این اصلاحات و ملحقات موقعی موفقیت آمیز می تواند باشد، که منطبق با شیوه ی نهفته در شالوده ی خود بیانیه ی کمونیست، صورت گیرد. ما سعی خواهیم کرد به چند مورد بسیار مهم اشاره کنیم.

۱ - مارکس چنین تعلیم می دهد که هیچ دستگاه اجتماعی پیش از فرسودن ظرفیت های خلاقه اش از عرصه ی تاریخ رخت نمی بندد. بیانیه ی کمونیست پوست سرمایه داری را، به علت آنکه سرمایه داری رشد نیروهای تولیدی را به عقب می اندازد، می کند. با وجود این، در آن دوران و همچنین در دهه های

بعد، این تأخیر فقط ماهیتی نسبی داشته است. اگر در نیمه ی دوم قرن نوزدهم، امکان آن بود که اقتصاد بر مبنای سوسیالیستی، سازمان پیدا کند، ضربان رشد آن فوق العاده سریعتر می شد. لکن این اصل مسلم و غیر قابل انکار نظری، این حقیقت را که نیروهای تولیدی به گسترش خود به مقیاس جهانی تا جنگ اول جهانی ادامه دادند، بی اعتبار نمی کند. فقط در طول بیست سال گذشته، برغم جدیدترین پیروزی ها علم و تکنولوژی، عصر رکود سرتاسری و حتی زوال اقتصاد جهانی آغاز شده است. بشریت دارد سرمایه ی مترکم خود را خرج می کند، در حالیکه، جنگ بعدی شالوده های اساسی تمدن را در سالهای آینده به نابودی تهدید می کند. نویسندگان بیانیه گمان می کردند که مدتها پیش از آنکه سرمایه داری از صورت یک رژیم نسبتاً ارتجاعی به صورت یک رژیم مطلقاً ارتجاعی تبدیل پیدا کند، اسقاط خواهد شد. این تبدیل و دگرگونی، شکل نهائی خود را در برابر چشم نسل حاضر پیدا کرد و عصر ما را به عصر جنگ، انقلاب و فاشیسم تبدیل کرد.

۲- اشتباه مارکس و انگلس در مورد ازمنه ی تاریخی، از یکسو از کوچک شمردن امکانات آتی نهفته در سرمایه دار سرچشمه می گرفت و از سوی دیگر، از بزرگ شمردن بلوغ انقلابی پرولتاریا. انقلاب ۱۸۴۸، به همانگونه که بیانیه پیش بین کرده بود، بدل به انقلاب سوسیالیستی نشد، بلکه امکان گسترش وسیع سرمایه داری را به روی آلمان باز کرد. کمون پاریس ثابت کرد که پرولتاریا بدون داشتن یک حزب انقلابی آبدیده در رأسش، نمی تواند قدرت را از دست بورژوازی خارج کند. در عین حال، مدت طولانی کامیابی سرمایه داری، سبب تعلیم یافتن پیشتازان انقلابی نشد، بلکه سبب انحطاط بورژوائی اشرافیت کارگری گردید، که آن نیز بنوبه ی خود تبدیل به ترمز

اصلی در انقلاب پرولتاریائی شد. با در نظر گرفتن اوضاع و شرایط، برای نویسندگان بیانیه ی کمونیست امکان آن نبود که این "دیالکتیک" را پیش بینی بکنند.

۳- برای بیانیه ی کمونیست، سرمایه داری، قلمرو رقابت آزاد بود. بیانیه ضمن اشاره به تمرکز روز افزون سرمایه، نتیجه ی لازم را در مورد مسأله ی انحصار که شکل حاکم سرمایه داری در عصر ما شده، و مهمترین شرط لازم برای پیدایش اقتصاد سوسیالیستی است، نگرفت. تنها بعدها بود که مارکس در سرمایه، تمایل انتقال رقابت آزاد به قالب انحصار را بیان کرد. این لنین بود که در کتاب خود امپریالیسم، سرشت علمی سرمایه داری انحصاری را بیان کرد.

۴- نویسندگان بیانیه با انتخاب نمونه ی "انقلاب صنعتی" انگلستان به عنوان اساس کار خود، جریان از بین رفتن طبقات بینامین را به عنوان پرولتاریزه شدن کلی صنایع دستی، صنف های خرده پا، و توده های روستائی، بطرزی بیش از حد یکجانبه ترسیم کردند. حقیقت این است که نیروهای اصلی رقابت، این کار هم فوق العاده مترقی و هم وحشیانه را هنوز تکمیل نکرده است. سرمایه داری خرده بورژوازی را سریعتر از آنچه پرولتاریزه اش کرده باشد، از بین برده است. علاوه بر این، دولت بورژوائی، مدهاست سیاست آگاهانه ی خود را متوجه حفظ تصنعی اقبال خرده بورژوا کرده است. در قطب مقابل، رشد تکنولوژی، و تشکل صنایع بزرگ، بیکاری مزمن بوجود آورده، مانع پرولتاریزه شدن خرده بورژوازی می گردد. همزمان با آن، رشد سرمایه داری، پیدایش خیل عظیمی از تکنیسین ها، مدیران، کارمندان تجاری، و خلاصه آنچه را که به اصطلاح "طبقه ی متوسط جدید" خوانده می شود، بی اندازه تسریع کرده است. در نتیجه، طبقات بینابین که بیانیه به ناپدید شدن آنها این همه به

صراحت اشاره می کند، حتی در کشور آنهمه صنعتی چون آلمان، نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند. لکن، حفظ تصنعی اقبال کهنه ی خرده بورژوا، تضادهای اجتماعی را تسکین نمی دهد، بلکه بر عکس، آنان را از کینه جوئی ویژه برخوردار می کند، و این وضع به همراه ارتشی دائمی از بیکاران، شوم ترین مظهر فساد سرمایه داری را تشکیل می دهد.

۵- بیانیه ی کمونیست که برای عصر انقلابی نوشته شده، شامل (در آخر فصل دوم) ده درخواست است، که با مرحله ی انتقال مستقیم از سرمایه دار به سوسیالیسم ارتباط دارد. در دیباچه ی ۱۸۷۲، مارکس و انگلس اعلام کردند که این درخواست ها تا حدی کهنه شده است، و بهر طریق، حائز اهمیت ثانوی است. اصلاح طلبان از موقعیت این ارزیابی استفاده کرده، چنین نتیجه گرفتند که در خواست های انتقالی انقلابی برای همیشه جای خود را به "برنامه ی حداقل" سوسیال دموکراسی داده است، برنامه ای که همه می دانند از محدوده ی دموکراسی بورژوائی پا فراتر نمی گذارد. حقیقت این است که نویسندگان بیانیه بدقت هر چه تمامتر در نوشته ی خود اصلاح اصلی برنامه ی انتقالی خود را بیان داشتند و آن این بود که، "طبقه ی کارگر نمی تواند بسادگی دستگاه دولتی آماده را به چنگ آورده، از آن برای تحقق هدف ها خود استفاده کند". بطریق اولی، این اصلاح، علیه بت پرستی دموکراسی بورژوائی اقامه شد. بعدها مارکس، در مقابل دولت سرمایه داری، دولتی از نوع کمون گذاشت. در تعقیب این فکر، این "نوع" دولت، شکل برجسته تر شوراهای را پیدا کرد. امروزه، برنامه ای انقلابی بدون شوراهای و کنترل توسط کارگران نمی تواند وجود داشته باشد. وانگهی، آن ده درخواست بیانیه که در دوران فعالیت مسالمت آمیز پارلمانی "کهنه" به نظر می آمد، امروز بطور کامل ارزش واقعی

خود را پیدا کرده است. از طرف دیگر، "برنامه ی حداقل" سوسیال دموکراسی به نومیدانه ترین شکلش، کهنه و عتیقه شده است.

۶- برای مستدل کردن این پیش بینی که، "انقلاب بورژوائی در آلمان ... پیش در آمدی خواهد بود بر انقلاب پرولتاریائی که بلافاصله بوقوع خواهد پیوست"، بیانیه کمونیست از شرایط فوق العاده پیشرفته ی تمدن اروپائی نام می برد در مقام مقایسه با آنچه در انگلستان قرن هفدهم و فرانسه قرن هیجدهم وجود داشت، و نیز به رشد هر چه بیشتر پرولتاریا اشاره می کند. اشتباه در این پیش بینی تنها در تاریخ وقوع آن نبود؛ انقلاب ۱۸۴۸ در طول چند ماه ثابت کرد که هیچکدام از طبقات بورژوا در شرایطی پیشرفته تر، قادر به رساندن انقلاب به مرحله ی نهائی آن نیستند: بورژوازی بزرگ و متوسط، بیش از حد با زمین داران نزدیک است، و زنجیری ترس از توده هاست؛ خرده بورژوازی بیش از حد متشکست است و در رأس های رهبری کننده اش وابسته ی بورژوازی بزرگ.

همانطور که در سراسر مسیر رشد بعدی تاریخ در اروپا و آسیا دیده شده است، بطور کلی، انقلابی بورژوائی دیگر به تنهایی نمی تواند به کمال خود دست پیدا کند. تصفیه ی کامل جامعه از اباطیل فئودالی، تنها به این شرط قابل تصور است که پرولتاریای آزاد شده از نفوذ طبقات بورژوائی بتواند خود را در رأس توده های روستائی قرار دهد، و دیکتاتوری انقلابی خود را مستقر گرداند. به همین دلیل، انقلاب بورژوائی در مرحله ی اول انقلاب سوسیالیستی ادغام شده، در نتیجه در آن مستحیل می شود. بدین ترتیب انقلاب ملی، بدل به حلقه ای در سلسله زنجیر انقلاب جهانی می شود. دگرگونی شالوده ی اقتصادی و سراسر مناسبات اجتماعی، صبغه ای پیگیر (بی وقفه) بخود می گیرد.

برای احزاب انقلابی کشورهای عقب افتاده آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا، درک ارتباط ساختمانی بین انقلاب دموکراتیک و دیکتاتوری پرولتاریا- و از این راه انقلاب سوسیالیستی جهانی- مسأله مرگ و زندگی است.

۷- گرچه بیانیه نشان می دهد که چگونه سرمایه داری، کشورهای عقب افتاده و ابتدائی را به حریم گرداب خود می کشاند، لکن به مبارزه ی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره برای کسب استقلال اشاره ای نمی کند. از آنجا که مارکس و انگلس انقلاب اجتماعی را "دستکم در کشورهای بزرگ متمدن"، مسأله ای برای چند سال بعد می شمردند، موضوع استعمار از نظر آنان بخودی خود حل شده بود، البته نه در نتیجه ی نهضت استقلال طلبانه ی ملیت های ستم زده، بلکه در نتیجه ی پیروزی پرولتاریا در پایتخت های سرمایه داری. به همین دلیل مسائل مربوط به استراتژی انقلابی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، به هیچ نحو در بیانیه مورد بررسی قرار نگرفته است. اما این مسائل نیاز به راه حل مستقل دارد. مثلاً این کاملاً بدیهی است که گرچه مسأله "سرمین ملی اجدادی" بدل به هلاکت بارترین ترمز تاریخی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری گردیده است، لکن هنوز در کشورهای عقب مانده ای که مجبور به مبارزه در راه موجودیت مستقل هستند، این مسأله عاملی نسبتاً مترقی بشمار می آید.

بیانیه اعلام می کند که، "کمونیستهای در همه جا از تمام نهضت‌های انقلابی علیه نظام کنونی اجتماعی و سیاسی حمایت می کند". نهضت نژادهای غیر سفید علیه ستمگران امپریالیستی شان، یکی از مهمترین و نیرومندترین نهضت ها علیه نظام موجود است و به همین دلیل نیازمند حمایت کامل، غیر مشروط،

و نامحدود پرولتاریای نژاد سفید است. افتخار ایجاد استراتژی انقلابی برای ملیت های ستم زده بیش از همه به لنین تعلق دارد.

۸- منسوخ ترین بخش بیانیه- نه از نظر روش، بلکه از نظر مطلب- انتقاد از ادبیات "سوسیالیستی" نیمه اول قرن نوزدهم (فصل سوم) و تعریف موضوع کمونیست ها در رابطه با احزاب مختلف اپوزیسیون (فصل چهارم) است. نهضت ها و احزاب یاد شده در بیانیه را انقلاب ۱۸۴۸ و یا به تعاقب آن، ضد انقلاب، چنان در هم کوفت که برای پیدا کردن نام آنان باید به لغت نامه تاریخی مراجعه کنیم. با وجود این، در این بخش نیز شاید بیانیه امروز به ما نزدیک تر باشد تا به نسل گذشته. در عصر شکوفائی بین الملل دوم، و قتیکه بنظر می آمد مارکسیسم سیطره ای تفرقه ناپذیر دارد، عقاید سوسیالیسم پیش از مارکسیسم را می شد، بعنوان آرائی که با قاطعیت تمام بسوی گذشته رانده شده اند بحساب آورد. امروز وضع فرق کرده است. تلاشی سوسیال دموکراسی و بین الملل کمونیستی، در هر قدم ایجاد ارتدادهای ایدئولوژیکی وحشتناک می کند. انگار اندیشه ی پیرامون سران، صبغه ای طفلانه گرفته است. پیامبران عصر زوال در جستجوی خود بدنبال فرمول های نجاتبخش، مجدداً نظریه هائی را کشف می کنند که دیر زمانی پیش سوسیالیسم علمی چالشان کرده است.

و اما از حیث مسأله احزاب اپوزیسیون باید گفت که در این قلمرو، دهه های سپری شده، دگرگونی های عمیقی بوجود آورده اند، نه تنها بدین معنی که احزاب گذشته بوسیله احزاب جدید به خارج گود رانده شده اند، بلکه نیز بدین معنی که در شرایط عصر امپریالیستی، سرشت اساسی این احزاب و روابط متقابل آنان از بیخ و بن دگرگون شده است. هم از اینروست که باید بیانیه با اهم

مدارک چهار کنگره ی اول بین الملل کمونیستی، ادبیات بنیادی بلشویسم و تصمیمات کنفرانس های بین الملل چهارم تقویت شود.

پیش از این گفتیم که بنظر مارکس هیچ نظام اجتماعی از صحنه خارج نمی شود مگر آنکه نخست تمام ظرفیت های نهفته ی خود را فرسوده ساخته باشد. لکن، حتی یک نظام کهنه شده اجتماعی هم بدون مقاومت جای خود را به نظامی جدید نمی دهد. دگرگونی در رژیم های اجتماعی مستلزم شدیدترین اشکال مبارزه طبقاتی، یعنی انقلاب است. اگر به دلائلی پرولتاریا با ضربه ای کاری نتواند نظام فرسوده بورژوائی را سرنگون کند، آنگاه سرمایه مالی در مبارزه برای حفظ سلطه متزلزل خود کاری جز این نمی کند که خرده بورژوازی نابود شده و دست از امید شسته را بدل به ارتش کشتار جمعی فاشیسم بکند. انحطاط بورژوائی سوسیال دموکراسی و انحطاط فاشیستی خرده بورژوازی، مثل علت و معلول به هم پیوسته اند.

اکنون بین الملل سوم با بی بند و باری ای بیش از بین الملل دوم، به اجرای وظیفه فریب دادن و نومید ساختن رنجبران در سراسر کشورهای گردن نهاده است. با کشتار پیشتاز پرولتاریای اسپانیا، مزدوران بی دهنه و افسار مسکو، نه تنها راه را برای فاشیسم آماده می کنند، بلکه حتی بخش عظیمی از وظایف آنرا هم به مورد اجرا می گذارند. بحران کش داده شده ی انقلاب جهانی، که بیش از پیش بدل به بحران فرهنگ بشری می شود، در ماهیت بنیادی اش قابل تقلیل به بحران رهبری انقلابی است. بین الملل چهارم به عنوان وارث سنت بزرگی که بیانیه ی حزب کمونیست، گرانبهاترین حلقه آنرا تشکیل می دهد، کادرهای جدید برای حل مشکلات کهنه تربیت می کند. نظریه، واقعیت تعمیم یافته است. در برخورد صادقانه با نظریه ی انقلابی، کششی پرشور برای تجدید بنای واقعیت

اجتماعی متجلی است. این نکته که در منطقه جنوبی قاره سیاه، همفکران ما نخستین کسانی بودند که بیانیه را به زبان افریکن\* ترجمه کردند، نمودار این واقعیت است که اندیشه‌ی مارکسیستی امروز تنها در زیر پرچم بین الملل چهارم زنده است. آینده بدان تعلق دارد. و قتیکه یکصدمین سال تولد بیانیه‌ی کمونیست جشن گرفته شود، بین الملل چهارم تنها نیروی قاطع انقلابی بر روی زمین خواهد بود.

لئون تروتسکی، کویوآکان، ۳۰ اکتبر ۱۹۳۷

### پیشگفتاری بر چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲

انجمن کمونیست<sup>۲</sup>، مجمعی بین المللی از کارگران، که طبعاً در زمان خود بدلیل شرایط موجود، تنها می توانست مجمعی مخفی باشد، در کنگره‌ای که در نوامبر ۱۸۴۷ در لندن برگزار کرد، به امضاء کنندگان زیر مأموریت داد که برنامه‌ی تفصیلی نظری و عملی حزب را برای چاپ طرح ریزی کنند. چنین شد که نسخه‌ی اصلی بیانیه‌ی زیر بوجود آمد؛ دستتویس بیانیه به لندن فرستاده شد و چند هفته پیش از انقلاب فوریه<sup>۳</sup> منتشر گردید. این بیانیه که نخست به زبان آلمانی انتشار یافت، دستکم دوازده چاپ مختلف در آلمان، انگلستان، و آمریکا، در همان زبان آلمانی بخود دیده است. در زبان انگلیسی، نخستین بار در سال ۱۸۵۰ در نشریه‌ی جمهوری خواه سرخ<sup>۴</sup> در لندن، به ترجمه‌ی خانم

---

\* Afrikaans

هلن مکفرلین\*، و در سال ۱۸۷۱ دستکم در سه ترجمه ی مختلف، در آمریکا منتشر شد. متن فرانسوی آن نخست در پاریس، اندک زمانی پیش از قیام ژوئن ۱۸۴۸<sup>۵</sup>، چاپ شد، و اخیراً نیز در نشریه ی سوسیالیست<sup>۶</sup>، چاپ نیویورک انتشار یافت. ترجمه ی جدیدی در دست تهیه است. متن لهستانی آن، در لندن، کوتاه زمانی پس از چاپ اول متن آلمانی، منتشر شد. ترجمه ی روسی آن در ژنو در دهه ی شصت منتشر شد. اندکی پس از نخستین چاپ، بیانیه بزبان دانمارکی نیز ترجمه گردید.

شرایط امور هر اندازه هم که در طول بیست و پنج سال گذشته تغییر یافته باشد، اصول کلی مندرج در بیانیه، رو بهم، امروز همانقدر صحت دارد که کماکان داشته است. شاید اینجا و آنجای بیانیه نیاز به حک و اصلاح داشت. کاربرد عملی اصول بیانیه، به همانگونه که خود بیانیه می گوید، در همه جا و در همه زمانها بستگی به شرایط تاریخی موجود در آن زمان خاص دارد، و به همین دلیل در مورد اقدامات انقلاب پیشنهاد شده در پایان بخش دوم هیچگونه تأکیدی ویژه نمی توان کرد. امروز می شد آن بخش را از لحاظ های بسیار بصورتی دیگر تحریر کرد. با در نظر گرفتن قدمهای عظیم صنعت جدید در بیست و پنج سال گذشته، و توأم با آن، بسط و گسترش سازمان حزبی طبقه ی کارگر، با در نظر گرفتن تجربه ی عملی حاصله از، اولاً انقلاب فوریه، و از آن بالاتر کمون پاریس<sup>۷</sup> که در آن پرولتاریا قدرت سیاسی را برای نخستین بار و به مدت دو ماه بدست گرفت، این برنامه در بعض جزئیات کهنه شده است. کمون علی الخصوص یک چیز را به ثبوت رساند و آن اینکه: "طبقه کارگر نمی تواند بسادگ دستگاه دولتی آماده را به چنگ آورده، از آن برای تحقق

---

\* Helen Macfarlane

هدفهای خود استفاده کند". (رجوع کنید به جنگ داخل در فرانسه؛ خطابه شورای عمومی مجمع بین المللی کارگران، لندن، ترولاو، ۱۸۷۱، صفحه ۱۵ که در آن این نکته با توضیح بیشتر بیان شده است). علاوه بر این، بدیهی است که نقد ادبیات سوسیالیستی در رابطه با زمان حاضر ناقص است، چرا که این نقد و انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۷ را در بر می گیرد؛ و نیز اظهارات مربوط به مناسبات کمونیست ها با احزاب مختلف اپوزیسیون (بخش چهارم) گرچه در اصل هنوز درست است، لکن از دیدگاه عملی کهنه شده است، چرا که تاریخ طومار بخش عظیم آن احزاب سیاسی را که در آنجا نامشان برده شده، از بسط زمین در نور دیده است.

لکن، بیانیه بدل به سندی تاریخی شده است که دیگر ما را حق تغییر دادن آن نیست. شاید در یکی از چاپ ها بعدی مقدمه ای فراهم آید که شکاف بین ۱۸۴۷ و زمان حاضر را پل بزند. چاپ مجدد حاضر غیر مترقبه تر از آن بود که وقت کافی جهت انجام اینکار در اختیار ما بگذارد.

کارل مارکس      فردریک انگلس

لندن، ۲۴ ژوئن ۱۸۷۲

نوشته مارکس و انگلس برای چاپ آلمانی  
که در سال ۱۸۷۲ در لایپزیگ منتشر شد.

\*

\*

\*

## از پیشگفتار بر چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰

بیانیه تاریخچه ای خاص خود داشته است. بیانیه که در زمان انتشار خود از طرف پیشگامان نه چندان بیشمار علمی، با شور و شوق فراوان روبرو شد (به همانگونه که ترجمه های مذکور در پیشگفتار نخستین نشان می دهد)، بزودی به علت ارتجاعی که با شکست کارگران پاریس در ژوئن ۱۸۴۸ شروع شد، بناچار به پشت صحنه رانده شد و سرانجام پس از محکومیت کمونیست های کلنی<sup>۱</sup> در نوامبر ۱۸۵۲، "طبق قانون" قدغن گردید. با ناپدید شدن نهضت کارگری از صحنه عمومی، یعنی نهضتی که از انقلاب فوریه سر در آورده بود، بیانیه نیز به پشت صحنه رانده شد.

زمانیکه طبقه ی کارگر اروپا دوباره قدرت کافی برای هجوم جدید به قدرت طبقات حاکم را بدست آورد، مجمع بین المللی کارگران\* بوجود آمد. هدف آن عبارت بود از اینکه تمام طبقه ی کارگر مبارز اروپا و آمریکا را در صفوف ارتش واحدی عظیم با هم متحد گرداند. به همین دلیل، این مجمع نمی توانست از اصول مندرج در بیانیه دست بکار شود. مجمع باید برنامه ای می داشت که در آن، در به روی سندیکاهای کارگری انگلیس، پرودونیست های\*\* فرانسوی، بلژیکی، ایتالیایی و اسپانیایی، و طرفداران لاسال\*\*\* در آلمان بسته نباشد. این

---

\* International Working Men,s Association

\*\* Proudhonists

\*\*\* لاسال Lassalle شخصاً، در برابر ما، پیوسته خود را "شاگرد" مارکس می شمرد، و بدین مناسبت، البته، خود را بر پایه بیانیه مبتنی می ساخت. اما در رابطه با پیروان او جریان کاملاً فرق می کرد. آنان از خواسته ی مجتمع تولیدکنندگان تحت حمایت اعتبارات دولتی، فراتر نمی رفتند و همه طبقه کارگر را به طرفداران مساعدت دولت از یکسو و اتکاء بخود از سوی دیگر تقسیم کردند. (حاشیه انگلس)

برنامه - مقدمه بر اساسنامه ی بین الملل - با چنان مهارتی بوسیله ی مارکس طرح ریزی شد که حتی باکونین\* و آناشویست ها هم به تأیید آن مهارت برخاستند. برای پیروزی نهائی عقاید پیشنهاد شده در بیانیه، مارکس تنها و منحصرأ بر روی رشد فکری طبقه ی کارگر تکیه داشت، رشدی که الزاماً باید از عمل و بحث متحدانه سرچشمه می گرفت. حوادث و افت و خیزهای مبارزه علیه سرمایه، و شکست ها حتی بیش از پیروزی ها، به مبارزان نشان می داد که دیگر، درمان های همگانی کافی نیست و باید آنان برای درک کامل شرایط واقعی جهت آزادی کارگران، قدرت پذیرش فکری بیشتر پیدا کنند. و مارکس حق داشت. طبقه ی کارگر ۱۸۷۴، در زمان انحلال بین الملل با طبقه کارگر ۱۸۶۴، یعنی در زمان بنیان گذاری بین الملل، یکسره فرق می کرد. پرودونیم کشورهای لاتن و لاسالینیزم خاص آلمان رو به زوال بود، و حتی سندیکاها کارگری محافظه کار افراطی انگلیس، در آن زمان بتدریج داشتند بجائی می رسیدند که در سال ۱۸۸۷ رئیس کنگره ی سوانسی\*\* آن سندیکاها می توانست از طرف آنان چنین بگوید: "ترس ما دیگر از سوسیالیسم اروپائی ریخته است". لکن در سال ۱۸۸۷ سوسیالیسم اروپائی تقریباً و منحصرأ نظریه ای بود که بیانیه از آن خبر داده بود. بدین ترتیب، تاریخچه ی بیانیه تا حدی منعکس کننده تاریخچه ی نهضت جدید طبقه کارگر از سال ۱۸۴۸ تاکنون است. تردیدی نیست که اکنون بیانیه پر تیراژترین متن تمام ادبیات

---

\* Bakunin

\*\* Swansea Congress

سوسیالیست و بین المللی ترین محصول آن و برنامه ی مشترک میلیونها نفر از کارگران تمام کشورها از سبیری تا کالیفرنیا است.

با وجود این وقتیکه بیانیه انتشار یافت، نمی توانستیم آنرا بیانیه ی سوسیالیست بنامیم. در سال ۱۸۴۷ دو نوع آدم را سوسیالیست می شمردند. از یکسو، طرفداران دستگاههای مختلف ناکجاآبادی\* بودند، مشخص ترین آنان، از طرفداران اوئن در انگلستان و فوریه\*\* در فرانسه، که هر دو در آن زمان بدل به دو فرقه ی در حال زوال شده بودند. از سوی دیگر، انواع رنگ و ارنگ حکیم باشی های اجتماعی بودند که می خواستند گرفتاری های اجتماع را از طریق درمان های همگانی خود و انواع مختلف وصله کاریها از بین ببرند، بی آنکه به سرمایه و سود کمترین زیانی رسانده باشند. در هر دو مورد، اینان آدم هائی بودند که خارج گود نهضت ها کارگری ایستاده بودند و بیشتر به حمایت طبقات "تحصیلکرده" امید داشتند با وجود این، آن بخش از طبقه ی کارگر که خواستار تجدید بنای اساس جامعه بود، پس از آنکه قانع شد که انقلابات سیاس صرف کافی نیست، خود را کمونیست نامید. در آن زمان هنوز کمونیسم، کمونیستی زمخت، فقط غریزی، و بکرات، تا حدودی خام بود. با وجود این، آنقدر قدرت داشت که دو دستگاه کمونیسم ناکجاآبادی بوجود آورد؛ در فرانسه کمونیسم "ایکاریائی"\*\*\* کابه، و در آلمان کمونیسم ویتلینگ\*\*\*\*. در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم نشانه ی نهضتی بورژوائی، و کمونیسم نشانه ی نهضتی متعلق به طبقه ی کارگر بود. سوسیالیسم، دستکم در اروپا، کاملاً قابل احترام

---

\* Utopian

\*\* Fourier, Owen

\*\*\* Iearian

\*\*\*\* Cabet, Weitling

بود، لکن کمونیسیم دقیقاً بر عکس آن بود. و از آنجا که ما از همان زمان با قاطعیت تمام عقیده داشتیم که "آزادی کارگران باید کار خود طبقه ی کارگر باشد"، نمی توانستیم در مورد اینکه کدام یک از دو نام فوق را برگزینیم، تردیدی بخود راه دهیم. از آن زمان تاکنون هرگز به مغز ما خطور نکرده است که نامی را که انتخاب کرده بودیم، رد کنیم.

"کارگران کشورهای جهان متحد شوید!" ولی وقتیکه چهل و دو سال پیش از این ما این کلمات را به دنیا اعلام کردیم و آنهم در سپیده دم نخستین انقلاب پاریس، که در آن پرولتاریا با درخواستهای خود ظهور کرد، چندان صدائی در برابر ندای خود نشنیدیم<sup>۹</sup>. با وجود این، در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ پرولتارهای اغلب کشورهای اروپای غربی گرد هم جمع شدند تا مجمع بین المللی کارگران را که خاطره اش هنوز فروزان است، تشکیل دهند. این واقعیت است که بین الملل خود تنها نُه سال پایدار ماند. ولی هیچ گواهی بهتر از امروز نیست که وحدت ابدی پرولتارهای سراسر کشورها جهان که بوسیله ی بین الملل بوجود آمد، هنوز زنده است و نیرومندتر از پیش به حیات خود ادامه می دهد. چرا که امروز<sup>۱۰</sup> وقتیکه من این کلمات را می نویسم، پرولتاریای اروپا و آمریکا نیروهای رزمنده ی خود را که برای نخستین بار بسیج شده، و به عنوان ارتشی واحد، در زیر پرچمی واحد، و برای هدف فوتی و فوری واحد هم بسیج شده است، سان و رژه می بیند: هشت ساعت کار در روز بر اساس تصویب لایحه ی قانونی، به همانگونه که کنگره ی بین الملل در سال ۱۸۶۶ در ژنو، و نیز کنگره ی کارگران پاریس در سال ۱۸۸۹ اعلام داشته است. چشم انداز امروز چشم سرمایه داران و مالکین اراضی سراسر کشورها را به این حقیقت خواهد گشود که امروز کارگران سراسر کشورها بر استی با هم متحد شده اند.

افسوس که مارکس دیگر در کنار من نیست تا به چشم خود شاهد این چشم  
انداز باشد!

ف. انگلس

لندن، اول مه ۱۸۹۰

نوشته ی انگلس برای چاپ آلمانی که در سال ۱۸۹۰ در لندن منتشر شد.

